

()

،

دکتر حسن ذوالفقاری*

چکیده

ضرب المثل‌ها، در کنار کنایات، اصطلاحات، زبانزدها و واژگان، از جمله مواد و مصالح زبانی به شمار می‌روند که غنای هر زبان به کمیت و کیفیت همین مواد بستگی دارد. در این مقاله مؤلف می‌کوشد پس از طرح موضوع و تعریف مثل، این گونه زبانی را در دو سطح واژگانی و نحوی بررسی نماید. در سطح واژگانی، واژگان امثال از چند زاویه بررسی می‌شوند:

۱- میزان کاربرد واژگان بیگانه، عامیانه و شکسته با تکیه بر نمونه‌گیری از کتابهای امثال معروف که معلوم می‌گردد ۱۴/۴ درصد واژگان عربی، دو درصد عامیانه و کمتر از یک درصد شکسته است. این بررسیها به صورت مقایسه‌ای انجام می‌گیرد تا میزان واژگان یاد شده را در مقایسه با نثر معیار و مواد دیگر ادب شفاهی چون افسانه‌ها، لالایی‌ها، ترانه‌ها و مثل‌ها نشان دهد؛

۲- واژگان ممنوع (حرام) و تابو ۲/۷۵ درصد از کل واژگان امثال را تشکیل می‌دهد؛

۳- در بخش فواید زبانی واژگان مثل نیز به نقش واژگان امثال در ماندگاری واژگان زبان فارسی و مطالعات زبانی اشاره می‌شود؛

۴- تعبیر و جابه‌جایی واژگان در محور جانشینی از ویژگیهای مثلهاست که علل آن به تفصیل و با نمونه بررسی و تحلیل می‌شود. در سطح نحوی مباحثی مانند نوع جمله‌های مثلی، اجزای جمله‌های مثلی و ترتیب و انواع آنها از نظر فعل، ساختمان و وجه بررسی می‌شود. در ادامه، حذف اجزای جمله‌های مثلی در هشت نوع دستوری با ارائه شواهد کافی و دلایل و چگونگی و نوع حذف‌ها (لفظی و معنوی) می‌آید و در پایان گونه‌های نوشتاری و گفتاری در مثلها بیان می‌شود.

روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و به صورت نمونه‌گیری و مطالعه موردی است. تعداد نمونه‌ها، پنجاه مثل از پنج منبع مثل مکتوب و به زبان معیار است؛ بنابراین، ضرب المثل‌های گویشی در این پژوهش مورد نظر نیست. همچنین برای مقایسه و یا هدفهای خاص، نمونه‌گیری‌های دیگری نیز انجام داده‌ایم.

واژه‌های کلیدی

ضرب‌المثل، سطح واژگانی، سطح نحوی.

۱- مقدمه

مثل‌نگاران و مثل‌شناسان و علمای بلاغت ایرانی و غیر ایرانی تاکنون بیش از بیست تعریف از مثل ارائه داده‌اند (ر. ک: بهمینار، ۱۳۸۲: ۱۷-۱۸؛ پارسا، ۱۳۸۴: ۴-۱۷ و میدانی، ۱۹۸۷: ۶ و ۷) که هر یک به بُعدی از ابعاد مثل اشاره دارد و هیچ یک به تنهایی معرف خصایص و کارکردهای آن نیست. در کتاب فرهنگ بزرگ ضرب المثل های فارسی مثل چنین تعریف شده است: «مثل جمله‌ای است کوتاه، [گاه] آهنگین، مشتمل بر تشبیه با مضمون حکیمانه که به واسطه روانی و سادگی الفاظ، و روشنی معنا و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در گفتار خود به کار برند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۲۵/۱).

یکی از ابعاد زبان ضرب المثل ها هستند. پیچیدگی زبان انسان، زبان‌شناسان را بر آن داشته است تا برای مطالعه بهتر و راحت‌تر زبان، آن را در سطوح آوایی، واژگانی، نحوی و معنایی مطالعه می‌کنند. مطالعه سطح آوایی زبان بر عهده شاخه «آواشناسی» است. مطالعه سطح دستوری زبان در دو حوزه صرف (ساخت واژه) و نحو صورت می‌گیرد. صرف، ساختمان کلمه و نحو، ساختمان جمله را بررسی می‌کند. مطالعه سطح معنایی زبان بر عهده دانش معنی‌شناسی است.

این مقاله درصدد است مثلها را در دو سطح واژگانی و نحوی بررسی نماید. بررسی مثلها می‌تواند از ابعاد مختلف انجام پذیرد؛ از جمله تأثیر و نقش ضرب المثل‌ها بر رسایی گفتار و نوشتار؛ بررسی عوامل و عناصر بلاغی و زیبایی‌شناسی و موسیقایی زبان مثلها و نظایر آن که در حوزه‌های یاد شده کمتر به آنها پرداخته شده است. مواد و مصالح زبانی را واژگان، ترکیبات، اصطلاحات، زبانزدها، کنایات و ضرب المثل‌ها تشکیل می‌دهند و هر زبانی به واسطه همین مواد و مصالح، قدرت و قوت می‌گیرد و توانایی هر زبان نیز به میزان، تعداد و غنای همین مواد زبانی بستگی دارد و سنجیده می‌شود.

هدف اساسی این مقاله، معرفی ضرب المثل‌ها به عنوان یک نوع زبانی خاص و مستقل و قابل مطالعه است که تاکنون باستناد به کتاب‌شناسی ضرب المثل‌های فارسی (ذوالفقاری، ۱۳۸۵) درمورد ابعاد زبانی ضرب المثل‌ها هیچ گونه مقاله یا کتابی نوشته نشده است؛ از این‌رو تحقیق حاضر می‌تواند، برخی مسائل زبانی را در امثال فارسی نشان دهد و زمینه پژوهش‌های دامنه‌دار بعدی را فراهم آورد.

مبنای این مقاله و جامعه آماری آن نمونه‌گیری و مطالعه موردی است. تعداد نمونه‌ها، پنجاه مثل از پنج منبع مثل مکتوب و به زبان معیار است؛ بنابراین ضرب المثل‌های گویشی در این پژوهش مورد نظر نیست. همچنین برای مقایسه و یا هدف‌های خاص نمونه‌گیری‌های دیگری نیز انجام داده‌ایم^۱.

۲- بررسی مثلهادر سطح واژگانی

واژگان زبان را در دو سطح واژه‌شناسی و واژه‌نگاری می‌توان مطالعه کرد. در سطح واژه‌شناسی، انواع روابط ساختاری، تاریخی و جامعه‌شناختی موجود میان واژه‌ها بررسی می‌شود. از میان مسائل متعدد این سطح، تنها به میزان واژگان عربی، عامیانه و شکسته درامثال می‌پردازیم.

برای بررسی این سه نوع واژه از پنج کتاب ضرب‌المثل زیر به طور مساوی و تصادفی پنجاه مثل برگزیدیم:

- مثل‌های ۱-۱۰ فرهنگ نوین مثل‌های فارسی (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۶۲ - ۱۶۴)؛
مثل‌های ۱۱-۲۰ گزیده امثال و حکم دهخدا (شریفی گلپایگانی، ۱۳۷۶: ۲۰۹-۲۱۱)؛
مثل‌های ۲۱-۳۰ داستان‌نامه بهمنیاری (بهمنیاری، ۱۳۸۱: ۳۸۵ - ۳۸۶)؛
مثل‌های ۳۱-۴۰ دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰: ۸۰۴)؛
مثل‌های ۴۱-۵۰ فرهنگ امثال سخن (انوری، ۱۳۸۴: ۶۲۴)؛
در شمارش واژگان از ضمایر، حروف اضافه، ربط و نشانه صرف نظر کردیم.

مثل‌های شاهد:

۱. گاو با گاو جنگ می‌کند، گوساله از میان می‌رود.
۲. گاو بکش، گنجشک هزارش یک من است.
۳. گاو شاخ‌زن هم یکی را برای خودش می‌گذارد که علف به او بدهد.
۴. گاو که پیر شد گوساله‌اش عزیزتر می‌شود.
۵. گاوی که به کهنه خوردن آموخته شد، ول کن نیست
۶. برای گاو نر چه یک جریب چه صد جریب.
۷. زمین که سخت شد، گاو از چشم گاو می‌بیند.
۸. گنه کنند گاوان، کدخدا دهد تاوان.
۹. هر روز گاو نمی‌میرد تا کوفته ارزان شود.
۱۰. گدا تا نان در سفره دارد، خوابش نمی‌برد.
۱۱. تنبان مرد که دو تا شد، به فکر زن دوّم می‌افتد.
۱۲. تن زنده به جان است و جان زنده به علم.
۱۳. تنبل مرو به سایه، سایه خودش می‌آید.
۱۴. تن بی‌درد دل جز آب و گل نیست.
۱۵. تند می‌روی جانا، ترسمت فرومانی.
۱۶. تن عور و آتش‌بازی.
۱۷. تنها به قاضی رفته است.
۱۸. تنها مانی چو یار بسیار کشی.
۱۹. توانگر بود هر که را از نیست.
۲۰. تنها تو نویرش را به بازار نیاورده‌ای.
۲۱. سازنده کم بود، یکی هم از میلچهری آمد.
۲۲. ساعت، چوب خط عمر است.
۲۳. ساقی که غلط کند، خودش خواهد خورد.

۲۴. سال دیگر با برف پایین می‌آید.
۲۵. سال زور سیزده ماه است.
۲۶. سال دیگر گر بمانی قطب دین حیدر شوی.
۲۷. سالی که نکوست، از بهارش پیداست.
۲۸. سبزی مثقالی هفتصد دینار.
۲۹. سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد.
۳۰. سبزی نداشت والسلام.
۳۱. کوزه‌اش سر ما را شکست، سگه‌اش گیر دیگران آمد.
۳۲. کوزه بریزد چو لبالب بود.
۳۳. کوزه بی‌دسته چو بینی به دو دستش بردار.
۳۴. کوزه خالی زود از لب‌بام می‌افتد.
۳۵. کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.
۳۶. کوزه نو دو روز آب را سرد نگه می‌دارد.
۳۷. کوزه همیشه سالم از آب برنیاید.
۳۸. کوسه پی ریش رفت، بروت نیز بر سر آن نهاد.
۳۹. کوسه و ریش پهن نمی‌شود.
۴۰. کوشش بی‌فایده است و سمه بر ابروی کور.
۴۱. زوررش که به مول ننه‌اش نمی‌رسد، می‌گوید آقا داداش.
۴۲. زور، قبض و برات نمی‌خواهد.
۴۳. زور کمان دمی که نماند، کباده است.
۴۴. زهد با نیت پاک است، نه با جامه پاک.
۴۵. زور که آمد، حساب برخاست.
۴۶. زهد نبود روی چون طاعون و قطران داشتن.
۴۷. زهر آن را غذا و این را مرگ.
۴۸. زهر از قِبل تو نوشداروست.
۴۹. زهر طرف که شود کشته سود اسلام است.
۵۰. زهر چیزی بتر چشم انتظاری است.

میزان و نوع واژگان عربی، شکسته و عامیانه را در جدول زیر مشاهده می‌کنیم:

منبع	تعداد واژگان	واژگان عربی	واژگان شکسته	واژگان عامیانه	میانگین تعداد واژگان در جمله
ابریشمی	۶۶	۴ کلمه: علف، عزیز، جریب (معرب) ۲ بار	—	ول کن، آموخته	۶/۵ کلمه
دهخدا	۵۲	۷ کلمه: تنبان (معرب) تنبان، عور، قاضی، فکر، جان ۲ بار، علم	می آید	تنبان	۵ کلمه
بهمنباری	۴۸	۱۲ کلمه: ساعت، عمر، ساقی، مثقال، دینار، سامری، غلط، قطب، دین، حیدر، ید بیضا، اسلام	—	—	۵ کلمه
شکورزاده	۵۵	۳ کلمه: سکه، سالم، وسمه	—	—	۵/۵ کلمه
انوری	۴۹	۱۳ کلمه: قبض، برات، حساب، قطران، زهر ۲ بار، غذا، اسلام، زهد، قبل، طرف، طاعون، سود	—	مول، داداش	۵ کلمه
جمع	۲۷۰	۳۹ (۱۴/۴ درصد)	۱	۵ (۲ درصد)	۵/۵ کلمه

(جدول یک- میزان و نوع واژگان عربی، شکسته و عامیانه)

۲-۱. واژگان عربی

واژگان عربی در مثلها به نسبت نثرهای معیار امروزی بسیار کمتر است. از ۲۷۰ واژه تنها ۳۹ واژه عربی است؛ یعنی ۱۴/۴ درصد که از این میان دو کلمه جریب و تنبان معرب گریب و تنبان هستند؛ درحالی که معدل کلمات عربی در نثر امروز ۳۵ درصد است. برای این مقایسه از میان آثار ده نویسنده معاصر پنجاه کلمه را تصادفی انتخاب کردیم و نتایج زیر به دست آمد: (برای پرهیز از طولانی شدن حجم مقاله، تنها به نشانی منابع اکتفا می‌کنیم و آوردن اصل متن ضرورتی ندارد).

نویسنده	هدایت	زرین کوب	اسلامی	دولت آبادی	شفیعی کدکنی	غلامحسین یوسفی	ایرج افشار
	۲۰: ۱۳۴۱	۱۳۲: ۱۳۴۷	۵: ۱۳۷۱	۱۰: ۱۳۵۸	۲۴۳: ۱۳۶۶	۱۳۷۳: مقدمه	۳۵۶: ۱۳۴۴
واژه عربی	۸	۳۴	۲۱	۷	۲۴	۲۴	۹
درصد	٪۱۶	٪۶۸	٪۴۲	٪۱۴	٪۴۸	٪۶۸	٪۱۸
نویسنده	پرویز نائل خانلری: ۳۸۲			سیمین دانشور: ۱۳۴۰: ۱۰		جلال آل احمد: ۱۳۶۲: ۱	
واژه عربی	۲۲			۱۱		۱۷۵	
درصد	٪۴۴			٪۲۲		٪۳۵	

(جدول دو- میزان کاربرد واژگان عربی در نثر معیار)

کمی تعداد واژگان عربی جز در مثلها در گونه‌های دیگر نظم و نثر فارسی مشاهده نمی‌شود و بسیار جالب توجه است. زبان مردم، زبان ساده، دور از تکلف، خالص و به دور از تأثیر و نفوذ زبان عربی است، خلاف زبان شعر و ادب و زبان فرهیختگان که به دلایل متعدد از زبانهای بیگانه، بخصوص زبان عربی متأثر می‌شود. ناآشنایی مردم با واژگان زبان عربی یک علت استفاده نکردن از واژگان عربی است.

از آنجایی که ضرب المثلها برخاسته از متن جامعه... و تقریباً صد در صد متکی به فرهنگ اجتماعی هستند، از بین انواع گونه‌های نثر معیار کمترین واژگان قرصی را دارند. در چنین مواردی، تنها آن عناصر قرصی در ضرب المثلها راه می‌یابند که در تداول عامه به کار می‌روند یا از بسامد بسیار بالایی برخوردارند یا بخشی از واژگان زبان قرص گیرنده را تشکیل می‌دهند.

۲-۲. واژگان شکسته

احمد سمیعی می‌نویسد: «زبان شکسته در مقابل لفظ قلم قرار می‌گیرد. این زبان را نباید با زبان محاوره یکی شمرد. زبان محاوره را می‌توان شکست و می‌توان نشکست» (سمیعی، ۱۳۷۸: ۵۲). برخی عناصر پذیرای شکستگی نیستند. شکستگی بیشتر در عناصر پرسامد زبان روی می‌دهد.

نکته جالب توجه در بررسی واژگان امثال، درصد بسیار پایین شکستگی امثال است. از میان ۲۷۰ واژه تنها یک کلمه (می‌آیه) شکسته است؛ یعنی کمتر از ۰.۴٪ درحالی که چون ضرب المثلها مربوط به فرهنگ شفاهی و عامه است، تصور می‌رود میزان شکستگی بیش از این باشد. البته، مردم هنگام کاربرد مثلها و در گفتار خود، بر میزان شکستگی آن می‌افزایند، اما مثلهای مضبوط و مدون فارسی فاقد شکستگی بسیار هستند. اجماع مثل‌نگاران نیز هنگام ضبط مثلها، از ضبط شکل گفتاری و شکسته واژگان مثل خودداری کرده‌اند. تنها در کتاب قند و نمک (شهری، ۱۳۷۰) (که مثلها به لهجه تهرانی است) و کتاب کوچه (شاملو، ۱۳۸۰) مثلها شکسته شده و اغلب به همان شکل گفتاری ضبط شده‌اند. حتی در برخی کتابها چون امثال و حکم دهخدا، شکل مثل، کاملاً ادبی شده است. با مطالعه امثال شکسته زیر درمی‌یابیم، شکستگی بیشتر در افعال و به دلیل رعایت سجع، قافیه یا وزن اتفاق می‌افتد:

حالا که تالان تالانه، صد تومان زیر پالانه.

بپوش بپوش مبارکه، بکن بکن امانته.

بچه خمیره، خدا کریمه.

۲-۳. واژگان عامیانه

واژگان عامیانه به تعبیر ابو الحسن نجفی: «عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاوره مردم نیمه فرهیخته که بی قید و بند سخن می‌گویند و الفاظی بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آنها خاصه در محافل رسمی، به شدت احتراز می‌کنند» (نجفی، هفت: ۱۳۷۸).

درمورد واژگان عامیانه نیز علی‌رغم کاربرد فراوان از سوی عوام و سیطره فرهنگ مردم بر آن، می‌بینیم که از میان ۲۷۰ کلمه، تنها پنج واژه عامیانه مشاهده می‌شود؛ یعنی تنها ۲ درصد از واژگان عامیانه هستند و بقیه از واژگان معیار و بالای خط معیار استفاده شده است.

این موضوع درگونه‌های دیگر ادب شفاهی تفاوت دارد. تعداد و میزان کاربرد واژگان عامیانه را در پنجاه کلمه از گونه‌های مختلف ادب شفاهی در جدول زیر مشاهده می‌کنیم:

انتخاب همه موارد از کتاب فرهنگ عامیانه مردم ایران (هدایت، ۱۳۸۱) است:

گونه‌های ادب شفاهی	لالایی	افسانه	مثل	ترانه	جمع
واژه عامیانه	۶	۵	۱۴	۹	۳۴
درصد	٪۱۲	٪۱۰	٪۲۸	٪۱۸	٪۱۷

(جدول سه- میزان کاربرد کلمات عامیانه در انواع ادب شفاهی)

بنابراین، گزارش کاربرد کلمات عامیانه در انواع ادب شفاهی ۱۷ درصد واژگان را تشکیل می‌دهد؛ یعنی از دویست واژه انتخابی از چهار گونه ادب شفاهی تنها ۳۴ کلمه عامیانه دیده شده است.

۴-۲. واژه‌های ممنوع

واژه‌های ممنوع (حرام) اغلب شامل روابط جنسی، نام مقعد و عمل دفع و جز اینهاست که بر زبان آوردن آنها در جمع به دلایلی چون شرم، ترس، اعتقادات دینی و مذهبی و یا رعایت احترام حرام و ممنوع به شمار می‌آید. به عقیده «فروید»: «تابوهای بدوی و بیم‌های عصر کنونی ناشی از نفرت اشخاص یا اشیا یا اعمالی است که انسان ناخودآگاه خواهان آنهاست یا آنها را می‌ستاید» (مصاحب، ۱۳۸۰: ۵۸۹).

اسامی ممنوع نیز همچون کارکرد و نقش آن در حیات بشری و به همان نسبت در کل واژگان هر قوم، ملت و فرهنگی وجود دارد و ممکن است از فرهنگی به فرهنگی دیگر تعداد این واژگان کاهش یا افزایش یابد، اما هیچ‌گاه به صفر نمی‌رسد. همچنین میان طبقات مختلف اجتماعی نیز میزان و نوع کاربرد آن متفاوت است؛ چنان که در فرهنگ عامه و زبان و ادبیات متعلق به آن، بیشترین کاربرد را پیدا می‌کند.

این کلمات در متون نظم و نثر گذشته عیناً به کار می‌رفته‌اند و مثل امروز، به جای این کلمات نقطه‌چین نمی‌گذاشته‌اند و کاربرد آنها عیب شمرده نمی‌شده است. «آنچه مسلم است، از بدو کتابت در ایران بعد از اسلام که نسخه‌های خطی موجودند، در هیچ یک از آنها نقطه‌چین وجود ندارد... و نیز کتابهای فقهی که فقها در مبحث نکاح، حیض، نفاس، غسل، طهارت و موارد دیگر، مطالب مطروحه را با ذکر جزئیات، ولی با لغات عربی آورده‌اند» (مجاهد، ۱۳۸۲: چهل و هشت).

جدول زیر، مستخرج از فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های فارسی (از مجموع ۹۹۲۶۱ مثل)، میزان و نوع برخی

واژگان ممنوع (فقط روابط جنسی، نام مقعد و عمل دفع) را نشان می‌دهد.

واژگان	ک...ن	گ...ز	خا...ه	ر...یدن	گ...گ	س...س	گا...دن	شا...یدن	چ...یدن	گو...یدن	جمع
تعداد	۱۱۷۳	۱۸۳	۱۷۸	۱۲۱	۳۲۱	۶۶	۲۱	۱۲۶	۱۷	۵۳۴	۲۷۴۰
درصد	۱/۱۷	۰/۱۸	۰/۱۷	۰/۱۲	۰/۳۲	۰/۰۶	۰/۲۰	۰/۱۲	۰/۰۱۷	۰/۵۳	۲/۷۵

(جدول چهار- میزان و نوع کلمات حرام در ضرب المثلها)

با توجه به جدول، از مجموع ۹۹۲۶۱ مثل، ۲۷۴۰ واژه ممنوع معادل ۲/۷۵ درصد از مثلها شامل این گونه واژگان می‌شوند.

در کتابهای مثل قدیم، مثل **مجمع الامثال**، **شاهد صادق**، **خزینه الامثال**، کلمات ممنوع عیناً به کار رفته‌اند. در آثار جدیدتر برخی به جای این واژگان از معادلهایی چون گند، ادرار، قاروره، تلنگ، تیزی و نظایر آن استفاده کرده‌اند و گاه به جای آن سه نقطه گذاشته‌اند.

دهخدا این امثال را یا حذف می‌کند؛ یا تغییر می‌دهد و یا نقطه‌چین می‌گذارد. «مطالعه امثال و حکم دهخدا نشان می‌دهد دهخدا مردی بسیار متین و محجوب بوده و عفت کلام او مانع شده است که مثلهای فارسی را که دارای واژه مستهجن است، ضبط کند. دهخدا ذیل مثل: خر از یک سو بز از یک سو، چنین گفته است: «سوزنی را در این مثل تمثیلی زشت و ناستوده هست که رعایت عفت جوانان و زنان خواننده این کتاب را از نگاشتن نوع آن همیشه احتراز شده است» (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۲۹).

دهخدا در برخی موارد به جای واژگان مستهجن، کلمه‌ای دیگر به کار می‌برد؛ برای مثال در ضرب المثل « برای مصلحت بوسه بر دم خر می‌زنند» به جای «ک. . . نِ خر» «دم خر» گذاشته است یا «چیزی که شده پاره، وصله بر نمی‌داره» در اصل «ک. . . نی که شده پاره» بوده است. همچنین مثل «ریش خام طمع به جیب مفلس» در اصل «به ک... نِ مفلس» بوده است. چنین نمونه‌هایی در امثال و حکم کم نیست. رویه بهمنیار خلاف دهخدا است؛ وی تمامی امثال و حکم را ضبط می‌کند، و گویا پس از مرگ وی و در چاپ دوم، این امثال حذف می‌شوند.

کاربرد واژگان مستهجن، آن هم در تعداد زیادی از امثال نشان می‌دهد، مردم در کاربرد چنین واژگانی خود را محصور نمی‌کرده‌اند. احمد مجاهد به تفضیل به کاربرد عین کلمات حرام در احادیث اشاره می‌کند و نمونه‌هایی را ارائه می‌دهد و به قول جاحظ بصری، از دانشمندان مشهور عرب (م: ۲۵۵) استشهد می‌کند که می‌گوید: «بعضی از مردم هرگاه نام آلت، فرج و وطی را می‌شنوند، می‌لرزند و اظهار دوری از زشتی می‌کنند و دم از پارسایی می‌زنند و بیشتر کسانی که این تظاهرات را می‌نمایند، چیزی از جوهر عفت و بزرگواری و وقار حقیقی در آنها نیست جز صورت تصنعی‌اش» (الحيوان، ۴/۴۰؛ به نقل از مجاهد، ۱۳۸۲: چهل و هشت).

مثلهایی که لحن خارج از نزاکت دارند یا واژگان مستهجن در آنها دیده می‌شود، زمینه‌ای قوی از اندرز و تعلیم در خود دارند و هدف هرزه‌نگاری یا هجو نیست. اتفاقاً قبح عملی زشت در مثلی با لحن خارج از نزاکت به خوبی نمایانده می‌شود؛ مثل «ک... ر هر کس ک... ن هر کس رفت رفت.» نشان دهنده هرج و مرج امور مملکت، نبود قانون و بی‌عدالتی است. وقتی ابلهی ساکت به سخن درآید و سخنان ابلهانه می‌گوید، در بزرگ‌نمایی و نمودن قبح عمل زشت وی می‌گویند: «که گفته مرده نمی‌گ. . . زد» و گاه به مزاح، شنونده می‌گوید: یعنی جفت جفت!

این روش بزرگان ادب ما هم بوده است. نگاهی گذرا به آثار شاعران بزرگی، چون انوری، سنایی، مولوی، نظامی، سعدی، جامی و نویسندگانی، چون عبید زاکانی، قابوس بن وشمگیر نشان می‌دهد که این بزرگان در کمال بی‌پروایی (که لاکراه فی‌الدین) و آزاد اندیشی برای القای برخی معانی خود، ناگزیر به عنوان ابزار الیه مؤثر از این کلمات بهره می‌جسته‌اند. هیچ کس نمی‌تواند داستان زیبای زیر را از مولانا که مصرعی از آن مثل هم شده است، در برابر کاربرد یک واژه نکوهش کند که از قضا لطف داستان نیز در همین کاربرد درست است:

آن یکی نایی که خوش نی می‌زدست ناگهان از مقعدش بادی بجست.

نای را بر ک... ن نهادی که ز من «گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن» (مثنوی: ۷۷۰/۴ و ۳۲۴/۴).

۲-۵. مثلها عامل بقای واژگان

واژگان برخی مثلها اغلب به همان شکل باقی می‌مانند. مثلها به لحاظ صرفی، نحوی و واژگانی از جملات معمولی ماندگارتر هستند و در این ویژگی، کارکرد شعر را دارند.

ضرب المثل مانند شعر، یکی از عوامل بقای واژگان زبان است. بسیاری از لغات، اصطلاحات و کنایات زبانی در مثلها ضبط می‌شود و از زوال و مرگ آنها پیشگیری می‌کند؛ زیرا همواره آن مثل در میان مردم رواج دارد؛ برای مثال واژگان «شتل»، «کلک»، «پناباد»، «کنبوزه»، «توشمال»، «منگال»، «ششتری»، «خاک‌بازی»، «گنج»، «کَشمان»، «کلو» در مثلهای زیر امروزه همچنان در میان مردم جاری است:

- از بد قمار هر چه ستانی شتل بود (شتل: اصطلاحی در قماربازی است).
 - ای فلک به همه منقل دادی و به ما کلک (کلک: آتشدان سفالی).
 - باید ز جان گذشت و پناباد خرده کرد (پناباد: سکه نقره‌ای. مخفف پناه آباد نام قلعه شوشی).
 - بزک نمیر بهار می‌آد، کمبوزه با خیار می‌آد (کمبوزه (کنبزه): خربزه نارسیده، کالک).
 - به توشمال گفتند ساز بزن، گفت: پایم می‌خارد (توشمال: نوازنده محلی).
 - به درو راحت ندهند، منگالت را که نمی‌گیرند (منگال: نوعی داس).
 - پلاس را با ششتری پینه نکنند (ششتری: نوعی فرش مرغوب).
 - خاک بازی پاک بازی می‌خواهد (خاک بازی: کشت و زرع).
 - خدا سرما را به گنج لباس می‌دهد (گنج: مقدار، اندازه، گنجایش).
 - آب می‌داند کَشمان کجاست (کَشمان: زراعت، کشتان).
 - اگر سنگ سزاوار نبود، کلوش سفال نبود (کلو: مصغر کله، ظرف).
- در برخی موارد، مردم برخی واژگان مهجور را به کلمات مشابه و مفهوم آنان در کاربرد خود بدل می‌کنند؛ چنان که در مثل «گرگ بالان دیده» **بالان** را به **باران** تبدیل و مثل را به «گرگ باران دیده» بدل کرده‌اند.
- بالان به معنی تله و دام است؛ بنابراین، گرگ بالان دیده؛ یعنی گرگی که گرفتار تله شده و مجرب و کارگشته است. در صورتی که تمام گرگ‌های وحشی بیابان حتماً باران را دیده‌اند و باران دیدگی صفتی برای گرگ نمی‌تواند باشد و تجربه‌ای برای او نیست، بلکه بالان دیدگی تجربه مؤثری برای گرگ است! ایرج میرزا نیز در این شعر بالان دیده را برگزیده است:

همانا گرگ بالان دیده باشی / تو خیلی پاردم سائیده باشی

(دیوان، ۳۴۸)

بنابراین فرهنگ نگاران برای دریافت معنی دقیق برخی واژگان مهجور نیز می‌توانند از امثال به عنوان شاهد مثال استفاده کنند.

همچنین فایده دیگری که ضبط مثل دارد، درحوزه گویش‌شناسی است. از میان امثال گذشته و واژگان باقی مانده گویشی میان آنها می‌توان به اطلاعات ذی‌قیمتی درباره فارسی عامیانه و گویشی آن روزگار دست یافت. برای مثال در **مجمع‌الامثال** هبله‌رودی برخی واژگان به شکل عامیانه به کار رفته‌اند؛ البته تعداد آنها اندک است؛ زیرا هبله رودی، اغلب آنها را به صورت ادبی درآورده است. در مثل ۱۸۳۸ «می‌شکند» را «می‌شکنه» «واجم» را به جای گویم و «واجی» را به جای «گوید» در مثل ۱۷۷۱ و «وَرَم کش» را به معنی بَرَم کش (بالایم کش) در مثل ۱۹۱۸ آورده است که این آخری به زعم دکتر صادق‌کیا (هبله‌رودی، ۱۳۶۴: ۹) از گویش پیشین شهر تبریز است.

در سده‌های اخیر نیز که ده‌ها کتاب مثل به گویش اصلی به همراه برابره‌های فارسی تدوین شده است، گنجینه‌ای از عبارات و جملات شناخته شده و شاخص مربوط به گویشهای مختلف ایران را ضبط می‌کند و در اختیار پژوهندگان و آیندگان قرار می‌دهد. بسیاری از واژگان اصیل و نادر محلی موجود در مثلها، تنها از همین طریق به شکل مکتوب و یا حتی غیرمکتوب و رایج در میان مردم حفظ و نگهداری می‌شود.

۶-۲. تغییر یا جابه‌جایی واژگان در محور جانشینی

یکی از ویژگیهای مثلها تعدد روایات و تغییر شکل مثلهاست. خلاف مثلهای عربی که تغییر در آنها را جایز نمی‌دانند که «الامثال لاتغیر» این موضوع یکی از تفاوت‌های مثل فارسی با عربی است. مثل معروف «مرگ می‌خواهی برو گیلان» به شکل‌های زیر در مناطق مختلف ایران کاربرد دارد:

مرگ می‌خواهی برو بهاباد (کرمانی)

مرگ می‌خواهی برو قندز (افغانی)

مرگ می‌خواهی برو هکون (جهرمی)

مرگ می‌خواهی برو گرواز (گیلانی)

مرگ می‌خواهی برو تهران، کک می‌خواهی برو گیلان (مازندرانی)

مرگ می‌خواهی برو گیلان، دین داری برو دادگاه (آلاشتی)

مرگ می‌خواهی برو گیلان، کرباس می‌خواهی برو ابرقو (زرقانی)

این مثل در هر منطقه‌ای با توجه به مقصود و شرایط مورد نظر آن‌جا درآمده است. در سه مثل اخیر بخشی افزوده نیز دارد که این پاره‌ای افزوده باعث توازن و آهنگین شدن و افزایش بار معنایی آن نیز شده است.

یکی از ویژگیهای ادبیات عامه تعدد روایات است. این موضوع را در تعدد روایات یک افسانه، ترانه، مثل، چیستان و لالایی هم می‌توان دید. مثلها هم که بخش مهمی از این ادبیات را تشکیل می‌دهند، این ویژگی را در خود دارند.

علت این تعدد و گوناگونی روایات، تعدد راویان است. اگر روایات فرهنگ عامه، مردم باشند، هرکس با توجه به ذوق و علاقه، نیازها، شرایط زمانی و مکانی، اقلیم، فرهنگ، شرایط خاص و بسیاری عوامل دیگر مثلها را به نفع خود مصادره به مطلوب می‌کند و به قیاس مثل اصلی، نمونه‌هایی دیگر را می‌سازد.

گاه نیز علت این تغییرات، تبدیل کلیدواژه‌ای به هم معنا و مرادف آن است؛ چنان که به جای «آدم» از مترادف‌هایی چون «مرد»، «انسان»، «شخص» و «آدمیزاد» استفاده می‌شود؛ مثلاً:

آدمیزاد شیر خام خورده است.

بنی آدم شیر خام خورده است.

انسان شیر خام خورده است.

بشر شیر خام خورده است.

آدمی شیر خام خورده است.

در مثل «هزار تا کوزه بسازد، یکیش دسته ندارد» دیدیم که به جای کوزه از کلیدواژه‌هایی قریب‌المعنی و هم‌نوع و مشابه و نه مترادف، چون سبو، چاقو، آفتابه، آغل، قبا، کیسه، تیشه،... استفاده شده بود.

مثل «احمدک بس خوشگل بود، آبله هم درآورد» به شکل‌های زیر ضبط شده است:

مبارک، بس که خوشگل بود، آبله هم درآورد.

عروس خانم، از بس قشنگ بود، آبله هم درآورد (آذری)

عروس، خوشگل بود سالک هم درآورد (شیرازی)

آقا خیلی خوشگل بود، زد و آبله هم درآورد (آذری)

کاکامبارک از بس خوشگل بود، آبله هم درآورد (عوام)

گوزل آغا خیلی خوشگل بود، زد آبله هم گرفت (آذری)

کاکاسیاه از بس خوشگل بود، آبله هم درآورد (عوام)

میمون خیلی خوشگل بود، آبله هم درآورد (تهرانی)

حسنى خیلی خوشگل بود، آبله هم درکرد (تهرانی)

فاطی خیلی خوشگل بود، جوش هم درآورد (سوادکوهی)

در این مثلها تنها نهاد (فاعل) در محور جانشینی تغییر کرده است و تغییرات در سایر اجزای جمله اندک است. اغلب این تغییرات، در کلیدواژه‌های اصلی و استعاره‌ی مثلها صورت می‌گیرد. تغییر این کلیدواژه‌ها و مطالعه سیر تحول آنها ممکن است ما را به نتایج در خور توجهی برساند؛ از جمله آن که برخی مثلها میان مشاغل مختلف رفته و به تناسب شغل آنان تغییر کرده است؛ چنان که مثلهای زیر در حوزه مشاغلی چون چاقو سازی، صنعتگری، دامپروری، کشاورزی، خیاطی و بنایی در فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های ایرانی به شکل‌های زیر درآمده است:

هزار/ صدتا کوزه (سبو) بسازد. یکیش دسته ندارد.

هزار/ صدتا چاقو بسازد. یکیش دسته ندارد.

صدتا آفتابه بسازد. یکیش دسته ندارد.

صدتا آغل ببندد. یکیش کهره‌کور ندارد

صد/ هزارتا قبا بدوزد. یکیش آستین ندارد.
 صد/ هزار کیسه بدوزد. یکیش ته ندارد.
 صدتا تیشه تراشد. یکیش دسته ندارد.
 صدتا سد ببندد. یکیش بسته نمی‌شود.
 صدتاتخم مرغ بشکنند. یکیش زرده ندارد.
 صد دسته گندم ببندد. یکیش دانه ندارد.
 هزار خانه بسازد یکیش سقف ندارد.

این ساخت قیاسی ممکن است بر اثر تحولات زبانی باشد و کلمات قدیم و تاریخی و غیرمستعمل جای خود را به واژگان امروزی بدهند. مثل «با همه بله با من هم بله» به ترتیب تاریخی به شکلهای زیر ضبط شده است:

با همه پلاس با ما هم پلاس
 با همه سالوس با ما هم
 با همه پنج با من هم پنج
 با همه ها با من هم ها
 با همه بله با ما هم بله

در این نمونه‌ها واژه «پلاس» و «سالوس» به «ها» و «بله» و «پنج» تبدیل شده‌اند.

گاه کلیدواژه‌ها تغییر نمی‌کنند، بلکه این تغییر، جابه‌جایی ارکان جمله در محور همنشینی است. این نوع از ویژگیهای گفتار است:

دایهٔ مهربانتر از مادر را باید پستان برید.
 پستان دایهٔ مهربانتر از مادر را باید برید.
 دایهٔ از مادر مهربانتر را باید پستان برید.
 باید پستان دایهٔ مهربانتر از مادر را برید.

در این جابه‌جایی تنها گزاره ثابت مانده و بقیهٔ اجزا جابه‌جا شده است.

گاه میزان تغییرات بسیار بیشتر است؛ چنان که در مثل «سیبی را به هوا بیندازی تا به زمین برسد، هزار چرخ می‌خورد» بیش از سی شکل یافته است و این تغییرات تنها مربوط به کلیدواژه‌های اصلی نمی‌شود، بلکه تمام کلمات آن تغییر می‌کند:

سیبی را که به هوا بیندازی تا به زمین برسد، هزار چرخ می‌خورد.
 سیب را که به هوا بیندازی، هزار چرخ می‌خورد تا به زمین برسد.
 یک سیب را که به هوا بیندازی، هزار تا چرخ می‌خورد تا دوباره به زمین می‌رسد.
 اگر سیبی را به هوا بیندازی، هزار تا قل می‌خورد تا به زمین برسد.
 سیبی که بالا می‌رود، تا پایین بیاید، هزار تا چرخ می‌خورد تا برسد به زمین.
 تا یک سیب را به آسمان می‌اندازی، پایین بیاید صد تا چرخ می‌زند.

و...

کلمات تغییر یافته این مثل در نمونه‌های دیگر به شرح زیر است:

به جای «سیب» کلاه، سنگ، سکه، توپ؛ به جای «هوا» آسمان، بالا؛ به جای «بیندازی» انداختی، می‌رود، می‌خورد، برود، می‌اندازی، بیندازد، پرتاب کنی؛ به جای «زمین» پایین؛ به جای «برسد» برگردد، می‌رسد، بیاید؛ به جای «هزار» صد؛ به جای «چرخ می‌خورد» چرخ می‌زند، قیل می‌خورد. به جای «که» یک، اگر، تا.

ژرف ساخت دستوری و معنایی مثلها (محور همنشینی) یکی است، تفاوت در روساخت و محور جانشینی آنهاست.

در محور همنشینی تمامی روایتها از سه پاره، شامل یک پایه و دو پیرو تشکیل شده است که جمله پایه چهار جزئی (نهاد+ مفعول+ متمم+ فعل) و جمله پیرو اول سه جزئی (نهاد+ مسند+ فعل) و جمله پیرو دوم هم سه جزئی (نهاد+ مفعول+ فعل) است.

تغییرات در برخی از مثلها چنان است که ساخت دستوری دو مثل متفاوت است، ولی مفهوم و برخی کلیدواژه‌ها یکی است:

دختر می‌خواهی ماما را ببین، کرباس می‌خواهی پهنش را ببین (شکورزاده)
 کرباس را کنارش ببین، دختر را برارش بین (کوچه)
 کرباس را از بر بگیر، دختر را از مادر (افغانی)
 و یا:

خدا نجار نیست، اما در (لت) و تخته را خوب به هم می‌اندازد. (شکورزاده)
 خدا تخته تراش نیست، به هم انداز است. (دهخدا)
 اگر خدا نجار نیست، در و تخته را خوب به هم می‌اندازد. (بختیاری)
 خدا نجار نیست، اما در و تخته را خوب با هم جفت و جور می‌کند. (دهخدا)
 خدا نجار نیست، ولی تخته به تخته می‌زند. (گیلکی)
 خدا نجار نیست، ولی لنگه در به لت انداز خوبی است. (شاهرودی)
 خدا نجار نیست، ولی خوب تخته‌پاره‌ها را با هم جور می‌کند. (سنگسری)
 خدا نجار نیست، اما تخته را به تخته می‌اندازد. (لری)

دلیل دیگر تعدد روایات امثال، ضبط نشدن آنهاست. مثلها چون سینه به سینه نقل می‌شوند، هنگام انتقال اجزای جمله بنا به ضرورت مکانی، کلامی و یا هر دلیل دیگر تغییر می‌کند و یا بخشی حذف یا اضافه می‌شود یا کلید واژه‌ای تغییر می‌کند.

کثرت تداول و کاربرد امثال در میان مردم باعث می‌شود هرکس مثل را به گونه‌ای که می‌خواهد در کلام خود استخدام نماید. در این کاربردها افعال صرف می‌شوند و در وجوه و صیغه‌های مختلف و متناسب با موقعیت به کار می‌روند؛ مثلاً:

مگر بلال که مُرد، اذان گو پیدا نشد؟
 بلال که مُرد اذان نگفتند؟
 بعد از بلال اذان گو قحط نمی‌شود.

حالا مگر بلال است که اگر بمیرد، اذان گو قحط شود؟

هم بلال مُرد، هم اذان گو پیدا شد؟

مگر می‌شود بعد از بلال کسی اذان نگوید؟

بلال مُرد و اذان گو هم پیدا شد.

اگر بلال بمیرد، صبح نمی‌شود؟

و...

گاه تعدد روایات نتیجه تصحیف، تحریف و یا تبدیل و حتی به روز کردن مثلهاست؛ چنان‌که اشاره شد «گرگ بالان دیده» بر اثر مرور زمان به «گرگ باران دیده» بدل شده که برای مردم مشهورتر است.

آنچه در مورد تغییر شکل مثلها گفتیم به مثلهای غیرمنظوم مربوط می‌شود؛ مثلهای منظوم و امثال شعری کمتر دچار تغییر می‌شوند. تغییرات تنها در حد تبدیل یک کلیدواژه به کلیدواژه هم‌معنی آن است، زیرا هر گونه تغییر باعث اختلال و به هم‌ریختگی وزن می‌شود.

مثلها در طول زمان از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر کمتر دچار تغییرات اساسی می‌شوند. شاید این تغییر - چنان‌که اشاره شد- در حد تغییر کلیدواژه باشد. قالب مثلها با وجود ایجاز و اختصار، وزن و آهنگ، جافتادگی و کاربرد فراوان آن کمتر دچار دخل و تصرف می‌شود. از این رو، از سایر انواع ادب ماندگارتر است. علامه دهخدا معتقد است: «مثل در سینه‌ها می‌ماند، و از این رو مقاومت یا مخالفت‌های سخت دارد؛ چنان‌که دوبار یا سه بار که تغییر خط، ادب و تاریخ و علوم گذشته، ما را یکباره از روی زمین محو کرد، تنها این قسمت را (آن دشمن خانه برانداز) نتوانست از میان بردارد!» (دهخدا، ۱۳۶۶: ۲۱)

۳- بررسی مثلها در سطح نحوی

۳-۱. جمله

جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی (نهاد و گزاره) باشد و پیام کاملی را برساند؛ مثل پرویز می‌رود (خانلری، ۱۳۶۳: ۱۰). هر مثل به دلیل دارا بودن شرایط تعریف جمله، یک جمله به شمار می‌رود؛ به عبارتی، هر چه شبیه مثل باشد، از جمله کنایه، زبانزد، اصطلاح و یا تعبیر چون جمله کامل نیست و با ویژگیهای دیگر مثل همخوانی ندارد، مثل به شمار نمی‌آید. پس اصطلاحاتی چون «لاف زدن»، «پهلوان پنبه»، «دست مریزاد»، «پا در هوا»، «دو آتش»، «پاشنه ساییده» و ده‌ها نظیر آن، مدخل واژگانی است که در فرهنگ واژگان و لغت‌نامه‌ها ثبت و درج می‌شود، نه در فرهنگهای ضرب‌المثل.

۳-۲. ترتیب اجزای جمله

برای نشان دادن ترتیب معمول اجزای جمله‌های مثلی پنجاه مثل (همان نمونه‌های سطح واژگان) را از این جهت بررسی کردیم که معلوم شد ۴۴ جمله یعنی ۸۸٪ جملات به ترتیب معمول دستوری به شرح زیر است:

نهاد + مفعول + فعل

نهاد + مسند + فعل

نهاد + مفعول + متمم + فعل

در این ترتیب، تنها قیود به ضرورت معنی و تکیه جابه‌جا می‌شوند و ۱۲٪ جملات؛ یعنی اجزای شش جمله جابه‌جا شده است. از این شش مورد چهار مورد منظوم است که به ضرورت قافیه فعل در آنها جابه‌جا شده است و دو مورد دیگر نیز به زبان گفتاری و موزون است و وزن آن عروضی نیست، بلکه هجایی است و از دستور زبان گفتار تبعیت می‌کند.

این نکته نشان می‌دهد شکل و ساخت نحوی امثال فارسی علی‌رغم تأثیر از فرهنگ مردم، کمتر از زبان گفتار تأثیر پذیرفته است.

در مثل‌های منظوم جابه‌جایی اجزای جمله به دلیل حفظ وزن و قافیه امری طبیعی و خارج از این بررسی است:

چرا غم می‌خوری از بهر مردن. که هم غم می‌خوری هم خواهی مردن.

چشم بینا بهتر از سیصد عصا.

جابه‌جایی ترتیب اجزای جمله در مثلها جز حفظ وزن و آهنگ، جنبه بلاغی نیز دارد. در مثل‌های زیر اجزای

جمله برای رعایت سجع جابه‌جا شده‌اند:

در زمستان جلی بهتر از گلی. در اصل: جلی در زمستان از گلی بهتر [است].

دوستی دوستی، از سرت می‌کنند پوستی. در اصل: بادوستی دوستی، از سرت پوستی می‌کنند.

که زند دسته به هاون، که خورد هلیم و روغن.. در اصل: که به هاون دسته زند، که هلیم و روغن [را] خورد.

گاه برای تأکید برخی از اجزا فعل مقدم می‌شود:

چرت می‌زند، بهتر از مرشد. در اصل: بهتر از مرشد چرت می‌زند.

چرا نشود عالم خراب، شپشک خورده شراب.. در اصل: چرا عالم نشود خراب، شپشک شراب خورده [است]..

۳-۳. اجزای جمله‌های مثلی:

دوجزئی:

(۱) نهاد + فعل: آدم دو بار به دنیا نمی‌آید.

سه جزئی:

(۲) نهاد + مفعول + فعل: آب صدای خودش را نمی‌شنود. (عوام)

(۳) نهاد + مسند + فعل: آب حیوان درون تاریکی است. (سنایی)

(۴) نهاد + متمم + فعل: از مهریه مادرش بگذرد، از شکمش نمی‌گذرد. (دهگان)

چهار جزئی:

(۵) نهاد + مفعول + متمم + فعل: خدا سرما را به گنج لباس می‌دهد.

(۶) نهاد + مفعول + مسند + فعل: وسمه قد را بلند نمی‌کند. (دهخدا)

(۷) نهاد + متمم + مسند + فعل: به کور می‌گویند عین علی.

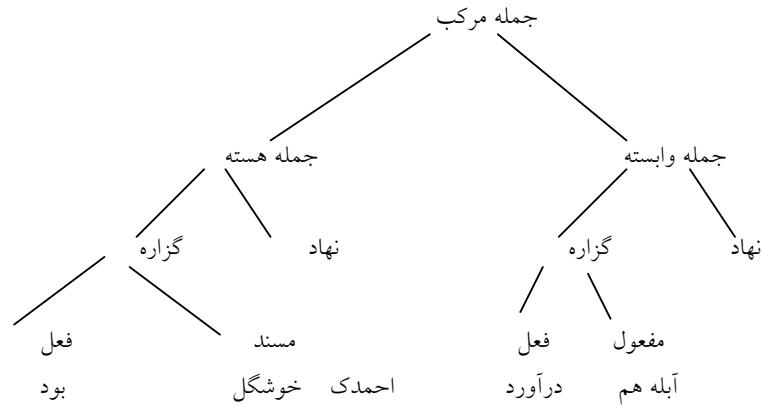
چنان که گفتیم، حدود ۴۰٪ مثلها مرکب هستند که از جملات هسته و وابسته تشکیل می‌شوند:

احمدک خوشگل بود، آبله هم درآورد.

[نهاد مسند فعل] [مفعول فعل]

جمله هسته جمله وابسته

این جمله مرکب از دو جمله سه جزئی با مسند و مفعول تشکیل شده که نمودار درختی آن چنین است:



مطالعه در پنجاه مثل (نمونه‌های سطح واژگانی) پراکندگی انواع هفتگانه اجزای جمله مثلی را نشان می‌دهد: در پنجاه مثل مورد مطالعه به دلیل آن که تعدادی از مثلها از جمله‌های مرکب تشکیل یافته‌اند، تعداد کل جملات ۸۲ است.

(۷)	(۶)	(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)	
چهار جزئی مستتم و مسنددار	چهار جزئی مفعول و مسنددار	چهار جزئی مفعول و متمم‌دار	سه جزئی با متمم	سه جزئی با مسند	سه جزئی با مفعول	دو جزئی	
۰	۱	۵	۶	۳۶	۱۶	۱۸	تعداد
۰	٪۱	٪۶	٪۷,۵	٪۴۴	٪۱۹,۵	٪۲۲	درصد

(جدول پنج- پراکندگی انواع هفتگانه اجزای جمله در ضرب المثل ها)

تعداد جملات دو جزئی ۱۸ (٪۲۲)، سه جزئی ۵۸ (٪۷۱) و چهار جزئی ۶ (٪۷) است که جملات سه جزئی بیشترین تعداد جملات مثلی را تشکیل می‌دهد. توجه داشته باشیم که از پنجاه مثل مورد مطالعه، تنها یازده جمله ساده است و سی و نه جمله دیگر مرکب است. این جملات مرکب اغلب از یک هسته و وابسته تشکیل شده‌اند که در بیشتر موارد جملات اسنادی (سه جزئی با مسند) بیشترین تعداد جملات مورد مطالعه را تشکیل می‌دهند. دلیل این امر هم روشن است؛ زیرا بنای مثل بر پند و اندرز است که اغلب پندها و حکمتها در قالب جملات اسنادی بیان می‌شوند.

۳-۴. انواع جمله‌های مثلی از نظر فعل

۳-۴-۱. بی‌فعل

فعل برخی مثلها به دلیل ایجاز ذاتی یا مرور زمان به قرینه لفظی و معنوی حذف می‌شود:

آلو به از پلو

این آش و این کاسه

ممکن است دو کلمه یا دو بخش به کمک پیوندهای همپایگی جمله‌ای بی‌فعل را تشکیل دهند که از نظر

مفهومی با هم در تقابل قرار می‌گیرند؛ مثل:

نه شیر شتر، نه دیدار عرب (دهخدا)

هم فال و هم تماشا

چه خواجه علی و چه علی خواجه

یا تخت یا تخته

سر ما و تقدیر خدا

ممکن است رابط دو بخش صرفاً پیوند همپایگی نباشد، بلکه حرف عطف باشد که در قالب جملات امری،

استفهامی، استفهام انکاری، خبری و یا التزامی به کار می‌رود؛ مثل:

دوری و دوستی

پیش لوطی و معلق‌بازی؟

حرف درست و زبان سست

از خرس مویی و از قلندر هوئی

مستی و راستی

یا بدون حرف ربط:

چهار دیواری، اختیاری

خلایق هر چه لایق

سر به سر بی‌دردسر

مال بد بیخ ریش صاحبش

سر پیری، داغ امیری

گاه در آغاز برخی مثلها ادات تشبیه «مثل»، «مانند»، «چون»، «انگار»، «گویی»، و... قرار می‌گیرند که به این گونه

مثلها، مثلهای تشبیهی می‌گویند و تعداد آنها نیز بسیار زیاد است. این گونه مثلها نیز در حکم شبه جمله هستند:

مثل اجل معلق

مثل کنیز حاج باقر

مثل شپش لحاف کهنه

مثل عقرب زیر حصیر

مثل مادر وهب

مثل جن بو داده

۲-۴-۳. با فعل

جمله‌های مثلی ممکن است با فعل اسنادی باشد:

آواز دهل شنیدن از دور خوش است (هبله‌رودی)

یا فعل تام:

دهن باز بی‌روزی نمی‌ماند (دهخدا)

در نمونه‌گیری از صد ضرب‌المثل در مورد نوع فعل نتایج زیر به دست آمد.

فعل تام	فعل اسنادی	بی فعل	
۳۶	۱۳	۱	ابریشمی
۲۶	۲۳	۱	بهمنیار
۶۲	۳۶	۲	جمع
%۶۲	%۳۶	%۲	درصد

(جدول شش - میزان و نوع افعال در ضرب‌المثل‌ها)

۳-۵. انواع جمله‌های مثلی از نظر وجه

از نظر وجه تمام وجوه معمول خبری، التزامی و امری در مثلها دیده می‌شود:

۳-۵-۱. وجه خبری:

تر و خشک با هم می‌سوزند. (دهخدا)

امشب که ما دزد شدیم، ماهتاب شد. (ابریشمی)

فعل جمله‌های خبری می‌تواند لحن پرسشی، تعجبی و عاطفی نیز داشته باشد.

آدم چرا روزه شک‌دار بگیرد؟ (دهخدا)

حیف از آن مسجد که در سمنان بود! (دهخدا)

مثلهای پرسشی چند گونه است؛ یا پرسش تنهاست: که زند دسته به هاون؟ که خورد هلیم و روغن؟

یا پرسش و جواب: کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا

۳-۵-۲. وجه امری:

تعارف کم کن و بر مبلغ افزای. (امینی)

خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو.

فعل جمله‌های امری می‌تواند لحن خطاب، تحذیر، فرمان، هشدار، امر و نهی و پرهیز داشته باشد.

۳-۵-۳. وجه التزامی: فعل مثلهای زیر در وجه التزامی است:

دعا، نفرین، تحذیر: خدا پدر صاحب خر را بیامزد. (شکورزاده)

شرط: تا مار راست نشود، به سوراخ نرود. (بهمنیاری)

آرزو: کاش از اول نبودی شیشه با سنگ آشنا. (امثال موزون)
 شک: شاید که چو وایینی خیر تو در آن باشد. (حافظ)
 پرسش: اگر خر نخواهم، به خانه میرزا هم بروم؟ (تمثیل و مثل)
 جمله‌های التزامی اغلب به صورت جمله پیرو به کار می‌روند.
 زمان فعل ضرب المثلها در تمامی وجوه یاد شده، اغلب حال است. یکی از علل ماندگاری امثال نیز همین نکته است و به همین علت، مثلها در تمامی زمانها قابل استفاده هستند.

۳-۶. انواع جمله‌های مثلی از نظر تعداد فعل

یک فعلی: همسایه از همسایه ارث می‌برد. (ابریشمی) / کفش پینه‌دوز پاشنه ندارد. (دهخدا)
 دو فعلی: همسایه را پپرس، خانه را بخر.
 سه فعلی: از نوکیسه قرض مکن، قرض که کردی، خرج مکن.
 چهار فعلی: هر جا عروسی است، پاچه ورمی‌مالد، هر جا عزاست، یقه می‌دراند (ابریشمی)
 پنج فعلی: فاشق ساختن کاری ندارد، یک مشت می‌زنی گود می‌شود، دمش را می‌کشی دراز می‌شود.
 هفت فعلی: کار من کار دیو است، می‌گویم شل کن سفت می‌کند، می‌گویم سفت کن شل می‌کند (امینی)
 برخی از مثلهای مرکب، شکل گفت‌وگو دارند؛ مثل:
 به شتر مرغ گفتند: «پیر» گفت: «شترم» گفتند: «بار بردار» گفت: «مرغم» (دهخدا)
 به خرچنگ گفتند: «چرا کج می‌روی؟» گفت: «جوانی است و هزار چم و خم» (هبله‌رودی)
 به درویش گفتند: «چرا نماز نمی‌خوانی؟» گفت: «نادعلی می‌خوانم که پدر نماز است» (بهمنیاری)
 یکی به بچه‌اش گفت: «می‌زمنت زمین صدای کنبزه بدهی» گفت: «ننه کنبزه می‌خوام».
 اغلب مثلهای گفت‌وگویی با «به» و «از»؛ یعنی با جمله سه جزئی متمم‌پذیر آغاز می‌شود که متمم اختیاری آنها اغلب حذف شده است. متمم اجباری این جملات (خرچنگ، شتر مرغ و...) اغلب مفرد است که از میان تیپ‌های حیوانی (شتر، گرگ، خرچنگ) یا انسانی (کچل، لر، درویش) انتخاب می‌شود.

۳-۷. حذف اجزای جمله‌های مثلی

یکی از سنتهای زبانی برای رعایت اختصار، کم‌کوشی، تأثیر زبان گفتار، ایجاز و یا هر دلیل دیگر مقوله حذف برخی اجزای جمله به قرینه‌هایی چون لفظی و معنوی است. اما میزان حذف در مثلها به دلیل جنبه‌های ادبی آن بیشتر از زبان معیار است، چه آن که حذف‌ها به شیوایی و رسایی مثل و ایجاز آن بسیار کمک می‌کنند.
 برای درک میزان حذف در مثلها و مقایسه آن با زبان معیار، میزان حذف درصد جمله از نثر معیار را با صد مثل مقایسه کنیم:

نمونه‌ها: پنجاه جمله از آغاز داستان داش آکل (هدایت، ۱۳۴۱) و پنجاه جمله از کتاب با کاروان حله «پیر نیشابور» (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۹۷)؛ پنجاه مثل نمونه سطح واژگانی و پنجاه نمونه از داستان‌نامه بهمنیاری (ص ۱۱۴-۱۱۲).

نهاد	فعل	حرف ربط	حرف را	مسند	مفعول	اضافه	مضاف- الیه	متمم	جمع	درصد
نثر معیار	۱	۲	---	---	۲	۳	۱	۱	۵۱	۵۱٪
مثل	۲۵	۳	۳	۱	۳	۲	۱	---	۶۸	۶۸٪

(جدول هفت- میزان حذف در مثلها)

میزان حذف در مثلها ۱۷٪ بیشتر از نثر معیار است.

۳-۷-۱. حذف نهاد (فاعل، مسندالیه)

در هر دو گروه حذف نهاد بیشترین بسامد را داراست. حذف نهاد اختیاری به دلیل وجود شناسه، علت عمده حذف در این نوع است. علت حذف نهاد در مثلها آن است که اغلب، کلیدواژه مثل جنبه استعاری دارد و به نهاد خاصی باز نمی‌گردد و حذف آن به ایجاز مثل و جنبه‌ی استعاری آن کمک می‌کند همچنین بیشتر، تکیه بر گزاره است نه نهاد: [آن آش]، آش دهن‌سوزی نیست.

[تو] بیمار باشی به که [تو] بیکار باشی.

۳-۷-۲. حذف فعل

در نثر معیار حذف فعل بسیار اندک است (۱ درصد) در حالی که ۲۵ درصد افعال در مثلها حذف می‌شوند و این حذف‌ها اغلب حذف فعل ربطی در جملات اسنادی است:

همان خر سیاه [است] و همان راه آسیا [است].

امروز نقد [است]، فردا نسبه [است].

حذف فعل خاص کمتر اتفاق می‌افتد:

وصلت با خویش [کن]، معامله با بیگانه [کن].

با دوستان مروت [داشته باش] با دشمنان مدارا [کن].

در تمامی مثلهای تشبیهی که با «مثل» شروع می‌شود، فعل اسنادی به قرینه حذف می‌شود:

مثل خروس جنگی [است].

مثل خروس بی‌محل [است].

مثل خر افسار گسیخته [است].

گاه حذف فعل برای رعایت سجع و قافیه است: هر جا پلو [است] همان جا بدو/ در زمستان آلو به از پلو [است].

۳-۷-۳. حذف حرف ربط

اغلب حرف شرط در مثلها حذف می‌شود: [اگر] مسجد میری، بنال، [اگر] حمام میری، بمال. / [اگر] ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است. / [اگر] ماهی را نمی‌خواهی دمش را بگیر. / [اگر] صد تا کوزه بسازد، یکیش دسته ندارد. حرف ربط که: اشتری [که] در مرغزاری رفت، رفت.

۳-۷-۴. حذف «را»: گاو [را] بکش، گنجشک هزارش یک من است. / آشنا داند زبان آشنا [را]

۵-۷-۳. حذف مسند: اسراف نکو نیست مگر در عمل خیر [نکو] [است]

۶-۷-۳. حذف مفعول: اکبر [روزی را] ندهد، خدای اکبر [روزی را] بدهم

۷-۷-۳. حذف حرف اضافه: از هلیم و [از] شوربای کاشان واماندیم / باران بهار [بر] سر خر بیارد، دم خر خبر ندارد

۸-۷-۳. حذف متمم: از همان دست که می‌پرورم [از همان دست] می‌گیرم

گاه در برخی از مثلها تعداد حذف‌ها به چند مورد هم می‌رسد:

ده برای کدخدا خوبست و [برای] برارش [خوب] [است]

از خرس مویی [کندن] [غنیمت] [است]، از قلندر هویی [گفتن] [غنیمت] [است]

در تمامی نمونه‌ها حذف با دو قرینه لفظی و معنوی انجام گرفته است که وجود حذف‌ها به قرینه معنوی بیشتر

از قرینه لفظی است. از ۲۳ مثال این بخش تنها چهار مورد حذف‌ها (۱۷ درصد) به قرینه لفظی و ۱۹ مورد (۸۲ درصد) حذف به قرینه معنوی است.

همچنین به نسبت نثر معیار، حذف به قرینه معنوی در مثلها بیشتر است؛ زیرا در نثر معیار، متن پیوسته است و

اغلب حذف‌ها به قرینه لفظی انجام می‌پذیرد، اما مثلها که یک جمله مستقل هستند، حذف‌ها به سیاق کلام و مفهوم

جمله و زمینه‌های فرهنگی قبلی انجام می‌پذیرد. از سویی، شهرت و رواج مثلها، کمک می‌کند تا لفظ محذوف را

خواننده در ذهن خود تداعی کند. به همین دلیل است که میزان حذف‌ها در مثلها زیاد است.

نتیجه

ضرب المثل‌ها از جمله مواد زبانی است که باعث غنای هر زبان و از جمله زبان فارسی است. زبان فارسی با داشتن

امثال فراوان از ذخیره فرهنگی غنی و پرباری برخوردار است. مثلها بر اثر تراش خوردگی، تکرار و رواج، سادگی

طبیعی، خالی بودن از عناصر بیگانه، بی‌تکلفی و صمیمیت، زبانی ویژه یافته‌اند؛ از این رو می‌توان آنها را در سطوح

مختلف زبانی بهتر شناخت.

در سطح واژگانی، کاربرد واژگان عربی در مثلها نصف کاربرد واژگان عربی در نثر معیار امروز است. از ۲۷۰

واژه در پنجاه مثل تنها ۳۹ واژه عربی است؛ یعنی ۱۴ درصد؛ در حالی که معدل کاربرد واژه‌های عربی در نثر معیار

ده نویسنده معاصر ۵۵٪ است.

دلیل کمی واژگان عربی در مثلها، نزدیکی آنها به زبان مردم و دوری مردم از تأثیر و نفوذ زبان عربی و ناآشنایی آنان

با واژگان عربی است.

درصد واژگان شکسته در امثال فارسی کمتر از یک درصد است؛ تنها در ۲۷۰ واژه یک کلمه شکسته دیده شد.

شکستگی اغلب در افعال صورت می‌گیرد که به علت رعایت سجع، وزن و قافیه است.

از میان ۹۹۲۶۱ مثل از فرهنگ بزرگ ضرب المثل های ایرانی، ۲۷۴۰ واژه (۲/۷۵٪) تابو و ممنوع در مثلها دیده شد که اغلب شامل روابط و اعضای جنسی، مقعد، عمل دفع و جز این است. از آن جایی که کاربرد واژگان تابو در زبان مردم و میان طبقات عامه بیشتر کاربرد دارد، بازتاب آن در مثلها چندین برابر نوشته‌های رسمی است. برخی گردآورندگان مثلها این واژگان را حذف یا تبدیل می‌کنند و یا سه نقطه می‌گذارند که خود باعث خدشه وارد آوردن در اصالت مثلها می‌گردد.

فواید واژگانی مثلها آن است که به دلیل ماندگاری شکل نحوی و صرفی آنها، بسیاری از واژگان و بافتهای زبانی را حفظ می‌کند؛ از این حیث مثلها در گویش‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی، به پژوهشگران کمک زیادی می‌کنند. واژگان امثال، خلاف زبانهای عربی و انگلیسی، در محور جانشینی دچار تغییرات بسیار زیادی می‌شود؛ چنانکه گاه از یک مثل با تغییر واژگان ده‌ها شکل دیگر دیده می‌شود. تغییر کلیدواژه‌ها به تغییر اقلیم، شرایط فرهنگی و جغرافیایی مسائل زبانی و اجتماعی و بسیاری عوامل دیگر بستگی دارد. تغییر کلیدواژه‌ها به معانی مترادف اغلب در کلیدواژه‌های اصلی صورت می‌گیرد که معنی استعاری دارند. مطالعه نوع، میزان و چگونگی تغییرات به مطالعات جامعه‌شناختی، زبان‌شناختی و ادبی منتهی می‌گردد. از علل تغییرات زیاد در مثلها این است که معمولاً در مقولات فرهنگ مردم تعدد روایات یک اصل است؛ زیرا به علت ضبط نشدن ضرب المثل‌ها و ذوق و سلیقه مردم در استفاده از شکل‌های تازه‌تر، می‌بینیم که در زبان گفتار به نسبت زبان نوشتار میزان تغییرات بسیار بیشتر است. بررسی‌های سطح نحوی نشان می‌دهد ۸۸٪ جملات مثلها همان ترتیب اجزای معمول جملات فارسی را داراست که ۱۲ درصد جملات تغییر یافته یا شعر است که از قواعد خود پیروی می‌کند، یا مثل به زبان گفتار است که معمولاً ترتیب اجزای جمله در این دو نوع بر هم می‌خورد. این نکته نشان می‌دهد مثلها علی‌رغم تأثیر زیاد از فرهنگ و زبان مردم، کمتر از ساخت نحوی گفتار عامه تأثیر پذیرفته‌اند. حتی گویش‌ها و زبانهای ایرانی نیز بر تحول ساخت نحوی امثال تأثیر نگذاشته است.

هفت ساخت جملات دو جزئی، سه جزئی و چهار جزئی به طور کامل در مثلها دیده می‌شود ۴۴ درصد جملات سه جزئی با مسند، ۲۲ درصد دو جزئی، ۱۹٫۵ درصد سه جزئی با مفعول است که نسبت به بقیه ساختهای هفتگانه بیشترین جملات مثلی را تشکیل می‌دهند.

در نمونه‌گیری از صد مثل، ۲ درصد بی‌فعل، ۳۶ درصد اسنادی و ۶۲ درصد آنها فعل تام دارند. تمامی وجوه افعال در مثلها دیده می‌شود؛ اما وجه التزامی کاربرد بیشتری دارد و اغلب جملات مرکب از نوع التزامی است از صد مثل ۳۹ درصد جملات مرکب و ۶۱ درصد ساده هستند که گاه در جملات مرکب تا هشت فعل هم دیده شده است. زمان فعل ضرب المثل‌ها در تمامی وجوه یاد شده، اغلب حال است. یکی از علل ماندگاری امثال نیز همین نکته است و به همین دلیل، مثلها در تمامی زمانها قابل استفاده هستند.

به دلیل ایجاز مثلها، حذف اجزای جمله در مثلها بسیار زیاد دیده می‌شود، چنانکه میزان حذف در مثلها ۱۷ درصد بیشتر از نثر معیار است. حذف فعل در مثلها بیشتر از بقیه است؛ چنانکه ۲۵ درصد از افعال در مثلها حذف می‌شوند. این حذفها دلایل بلاغی و عروضی دارد. ۸ درصد حذفها به قرینه معنوی و ۱۲ درصد به قرینه لفظی.

پی‌نوشت

۱- از این پس تمام نمونه مثلها برگرفته از فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های فارسی است.

منابع

- ۱- آل احمد، جلال. (۱۳۶۲). مدیر مدرسه، تهران: رواق.
- ۲- ابریشمی، احمد. (۱۳۸۱). فرهنگ نوین گزیده مثل‌های فارسی، تهران: زیور.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۱). صفیر سیمرغ، تهران: یزدان.
- ۴- افشار، ایرج. (۱۳۴۴). سواد و بیاض، تهران: دهخدا.
- ۵- انوری، حسن. (۱۳۸۴). فرهنگ امثال سخن (۲ جلد)، تهران: سخن.
- ۶- ایرج میرزا. (۱۳۵۶). دیوان، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران.
- ۷- بهمنیار، احمد. (۱۳۸۱). داستان‌نامه بهمنیاری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۸- پارسا، احمد. (۱۳۸۴). «مثلها از نگاهی نو»، رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، ش ۷۵، دوره نوزدهم، ۷-۱۴.
- ۹- خانلری، پرویز. (۱۳۶۳). دستور زبان فارسی، تهران: توس.
- ۱۰- _____ (۱۳۶۷). هفتاد سخن (۳ جلد)، تهران: توس.
- ۱۱- دانشور، سیمین. (۱۳۴۰). شهری چون بهشت، تهران: خوارزمی.
- ۱۲- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۶). گزیده و شرح امثال و حکم، فرج‌الله شریفی گلپایگانی، تهران: هیرمند.
- ۱۳- دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۸۵). جای خالی سلوچ، تهران: چشمه.
- ۱۴- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۵). «کتاب‌شناسی ضرب المثل‌های فارسی»، فصلنامه مطالعات ایرانی، کرمان: زمستان، ش ۹.
- ۱۵- _____ (۱۳۸۸). فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های ایرانی، تهران: معین.
- ۱۶- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۷). با کاروان حله، «پیر نیشابور»، تهران: جاویدان.
- ۱۷- _____ (۱۳۴۷). شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، تهران: جاویدان.
- ۱۸- سمیعی، احمد. (۱۳۷۸). نگارش ویرایش، تهران: نشر دانشگاهی.
- ۱۹- شاملو، احمد. (۱۳۸۰). کتاب کوچ، تهران: مازیار.
- ۲۰- شهری، جعفر. (۱۳۷۹). قند و نمک، تهران: معین.

- ۲۱- شکورزاده بلوری، ابراهیم. (۱۳۸۰). دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها، مشهد: آستان قدس رضوی
- ۲۲- مجاهد، احمد. (۱۳۸۲). جوحی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۳- مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۰). دایرةالمعارف فارسی (۳ جلد)، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- میدانی، ابوالفضل. (۱۹۸۷). مجمع الامثال، به اهتمام محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالجمیل.
- ۲۵- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی عامیانه، تهران: نیلوفر.
- ۲۶- هبله‌رودی، محمدعلی. (۱۳۶۴). مجمع الامثال، به کوشش صادق‌کیا، تهران: اداره کل فرهنگ عامه.
- ۲۷- هدایت، صادق. (۱۳۴۱). سه قطره خون، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۲۸- _____ (۱۳۸۱). فرهنگ عامیانه مردم ایران، به کوشش جهانگیر هدایت، تهران: چشمه.
- ۲۹- کیا، صادق. (۱۳۶۴). مجمع الامثال هبله‌رودی، اداره کل فرهنگ عامه.
- ۳۰- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۳). چشمه روشن، تهران: علمی.